



روابط اقتصادی آمریکا و چین

## مُچاندازی دو ابر قدرت

### تعامل یا تقابل اقتصادی و سیاسی آمریکا و چین مهمترین متغیر شکل‌دهی جهان است.

آمریکا و چین علیرغم روابط نزدیکی که با هم دارند، به دفعات و به خصوص طی دهه گذشته درگیر اختلافات فراوانی بودند. باید گفت آنچه موجب اختلاف این دو کشور است، ماهیت وابستگی اقتصاد آنها به یکدیگر است. چین به شدت به بازارهای صادراتی و بازار اوراق قرضه خزانه‌داری آمریکا وابسته است. این وابستگی از آن جهت است که این کشور بتواند سهم عمده‌ای از موجودی ذخایر ارزی خود را در صندوق مذکور قرار دهد. آمریکا هم حجم بالایی از واردات ارزان‌قیمت را از چین دریافت می‌کند و بخش قابل توجهی از کسری بودجه و حساب جاری خود را به کمک این کشور تأمین مالی می‌نماید.

چین تمایل دارد که خود را از بازار خزانه‌داری آمریکا دور نگه دارد، ولی اگر قیمت اوراق قرضه خزانه کاهش یابد و یا ارزش یوان در مقابل دلار بیشتر شود، این کشور سرمایه زیادی را از دست خواهد داد. درست از زمانی که نرخ پس‌انداز خصوصی در آمریکا افزایش و کسری حساب جاری آن کاهش یافته، وابستگی آمریکا به چین برای جبران کسری‌های خود کمتر شده است. با این وجود با توجه به کسری بودجه ۱/۴ تریلیون دلاری در سال ۲۰۰۹ و پیش‌بینی کسری حدود ۹ تریلیون دلاری در دهه آینده، گرایش‌های متزلزلی در مورد بازارهای قرضه و ارز وجود دارد. هر گونه اقدام شتابزده چین برای از بین بردن جایگاه دلار آمریکا (یا حتی اعلام چنین نیتی) می‌تواند محرکی باشد که به ضرر چین شود.

روابط آمریکا و چین - با توجه به این که دو کشور

قدرت بالایی در انجام مذاکرات مناقشه‌ای دارند - تنها برای خود این دو کشور از اهمیت برخوردار نیست، بلکه از آنجایی که ماهیت دوستانه و یا ناسازگارانه این رابطه بر پیشرفت برخی از مسایل چندجانبه از جمله اصلاح نظام پولی بین‌المللی و مبارزه با تغییرات آب و هوایی تأثیر می‌گذارد، برای دیگر اقتصادهای بزرگ جهان نیز حایز اهمیت است.

### تجارت کالا و خدمات

روابط تجاری آمریکا و چین طی دو دهه گذشته افزایش چشمگیری داشته؛ گرچه بحران مالی جهانی تاحدودی آن را متزلزل ساخته است. در سال ۱۹۸۵ تجارت میان این دو کشور نسبتاً کم و متوازن بود، اما از زمان الحاق چین به سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱ که دسترسی آن را به بازار آمریکا بیشتر کرد، روابط تجاری دو کشور افزایش یافته و صادرات چین به آمریکا حدود ۵ برابر واردات آن از این کشور شده است.

عمده صادرات چین به آمریکا را کالاهای صنعتی، تجهیزات و ماشین‌آلات حمل‌ونقل تشکیل می‌دهند. مواد خام، سوخت معدنی، مواد روغنی، ماشین‌آلات و تجهیزات حمل‌ونقل هم واردات چین را از آمریکا دربرمی‌گیرند. گفتنی است تجارت خدمات نسبت به کالا در بین دو کشور چندان زیاد نبوده، اما رو به افزایش است.

بنابراین، سؤال مهمی که مطرح می‌شود این است که

در این سرفصل همچنین می‌خوانید:

۴۰ افغانستان: عراق دوم؟

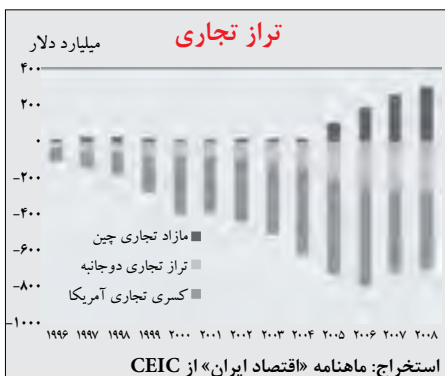
۴۱ تحولات اقتصادی جهان

۴۲ تحولات سیاسی جهان

۴۲ طرح ماه

آیا تجارت بین آمریکا و چین، موجب شده تا این دو کشور شرکای تجاری متقابلی برای هم باشند؟ نکته جالب توجه آن است که اگرچه بین سال‌های ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۶ صادرات به آمریکا سهم ثابت ۲۲ درصدی از کل صادرات چین را به خود اختصاص داده بود، اما طی سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۷ سهم صادرات چین به آمریکا به حدود ۱۸ درصد کاهش یافت. در مقابل، سهم صادرات آمریکا به چین بسیار کمتر بوده و در دو سال گذشته به نرخ ثابت حدود ۴ درصد رسیده است.

این ارقام اهمیت واقعی وابستگی چین به بازار صادرات آمریکا را نشان نمی‌دهند. حجم خالص واردات آمریکا، هنوز سهم قابل توجهی از تقاضای مصرف‌نمایی جهان را به خود اختصاص می‌دهد. به علاوه، مقدار زیادی از تجارت درون آسیا ناشی از توسعه زنجیره‌های عرضه در میان کشورها است. طبق تحلیل صندوق بین‌المللی پول، حدود یک سوم ارزش افزوده صادرات از آسیا هنوز به آمریکا اختصاص دارد. بنابراین، رکود تقاضا در آمریکا می‌تواند به رشد کند دیگر اقتصادهایی منجر شود که میزان صادراتشان به آمریکا زیاد است و به این ترتیب، از طرفی، اثرات ثانویه غیرمستقیمی بر رشد صادرات چین به این کشورها دارد. سهم چین در واردات آمریکا به طور یکنواخت بالا رفته و تا سال ۲۰۰۸ به ۱۳ درصد کل واردات آمریکا افزایش یافته است. در مقابل،



اقتصادی متقابل و افزایش قدرت چین در سطح اقتصاد جهانی. اقتصادهای دو کشور در برخی ابعاد، نقاط مشترکی دارند، اما به طور مثال، درآمد سرانه چین (بر حسب دلار) حدود یک دهم آمریکا است و کل مصرف خصوصی در چین ۱/۵ تریلیون دلار و در آمریکا ۱۰ تریلیون دلار است. اما چین در مقایسه با آمریکا از نیروی کار بسیار بیشتر، نرخ پس انداز بالاتر و بدهی عمومی بسیار کمتری برخوردار است. چین به تدریج نقش خود را به عنوان قدرت اقتصادی جهان بهبود می بخشد و همچنان تلاش می کند حاکمیت خود را تثبیت کند. البته اقتصادهای دیگر مثل کانادا و مکزیک هم هستند که به شدت به آمریکا وابسته اند، اما هیچ کدام از آنها نه قدرت چین را دارند و نه توانایی دارند که به یک قدرت جهانی تبدیل شوند.

رابطه نزدیک آمریکا و چین، چه رابطه گرمی باشد و چه مشکل ساز، تأثیر بزرگی بر آینده این دو اقتصاد مهم جهان و حتی ثبات مالی و اقتصاد کلان جهانی خواهد داشت. ■

وابستگی چین به واردات از آمریکا در طول زمان کاهش یافته، به گونه ای که طی سال های ۲۰۰۷-۲۰۰۸ تنها ۹ درصد واردات چین از آمریکا بوده است.

### مسئله توازن

تأثیر بسیاری از مسایل دسرساز در روابط دوجانبه آمریکا و چین را می توان در افزایش کسری تجاری دوجانبه این دو کشور دید. در سال ۲۰۰۸ کسری ۲۶۸ میلیارد دلاری با چین به بیش از یک سوم کل کسری تجاری ۶۸۱ میلیارد دلاری آمریکا رسید. کسری حساب جاری آمریکا که در سال ۲۰۰۶ به ۸۰۰ میلیارد دلار رسیده بود، در ۲۰۰۷-۲۰۰۸ کاهش چندانی نداشت و پیش بینی می شود که رکود بحران زای آمریکا، کسری را به کمتر از ۴۰۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۹ کاهش دهد. انتظار می رود مزاد حساب جاری چین کاهش بسیار کمی داشته و به حدود ۳۷۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۹ برسد.

آمریکا و چین در حال تطبیق تدریجی خود با دو واقعیت بزرگ هستند: وابستگی

## افغانستان: عراق دوم؟

### "هماندانگاری" افغانستان و عراق درست نیست.

رییس جمهور کنونی آمریکا در زمان مبارزات انتخاباتی اش به شدت مخالف

طرح جرج بوش برای افزایش نیرو در عراق بود و حتی بعد از آن هم هیچ گاه آشکارا اعتراف نکرد که اقدام بوش موفقیت آمیز بوده است. اکنون باراک اوباما در استراتژی جدید خود در مورد افغانستان، می خواهد تعداد نیروهای آمریکایی را به حدود ۱۰۰ هزار نفر افزایش دهد که این رقم، سه برابر زمان ریاست جمهوری بوش است.

در حدود دو ماه گذشته در کاخ سفید، اوباما خطاب به معاونین خود اقدامات جرج بوش را خوب توصیف کرده بود. در روزهای اخیر، مشاورین اوباما هم بارها در مصاحبه های خود اعلام کرده اند که حداقل بخشی از تصمیم برای افزایش ۳۰ هزار نیرو در افغانستان را تا تابستان آینده الهام گرفته از تلاش هایی می دانند که بوش در عراق ترتیب داده بود.

مقامات کاخ سفید می گویند اوباما خودش عقیده افزایش نیرو در افغانستان را مطرح کرده و در جلسه های اذعان داشته که در مبارزات انتخاباتی چنین مسأله ای را به شدت مورد انتقاد قرار داده بوده است. در حقیقت، در روزهای اخیر "هماندانگاری" با عراق تا حدی زیاد شده است که رابرت گیتس تنها بازمانده از کابینه بوش به کنگره اعلام کرد که این دومین باری است که از طرح افزایش نیرو دفاع می کند. ولی بررسی های دقیق تر نشان می دهند که شخص اوباما، معاونین وی و فرماندهان ارتش آمریکا، کاملاً به این امر واقف هستند که بسیاری از شرایطی که منجر به افزایش نیرو در عراق شد، در افغانستان کارگر نیستند.

هدف از افزایش نیرو، هم در عراق و هم در افغانستان، علاوه بر مبارزه با شورشیانی که بر بخش هایی از این کشورها تسلط یافته و تلفات زیادی را به بار می آورند، آموزش نیروهای محلی برای مبارزه بوده است.

اعلام استراتژی جدید افغانستان در دولت باراک اوباما همان بازتابی را داشت که در زمان جرج بوش داشته است. با این حال، باید گفت شباهت ها تنها به همین جا ختم می شوند. شاید تا حد زیادی، دلیل موفقیت طرح افزایش نیرو در عراق را بتوان حمایت گسترده "جنبش بیداری" در استان انبار این کشور دانست. این

جنبش از قبیله های سنی محلی تشکیل شده بود که در مقابل افراطیون القاعده که دست به کشتار مردم و اعمال غیرانسانی دیگر می زدند، برخاست. مقامات آمریکایی معتقد بودند که بیشتر سران القاعده در عراق، خارجی بوده اند.

در همین رابطه، آمریکا امیدوار است بتواند از کمک شبه نظامیان محلی که علیه طالبان دست به اسلحه شده اند بهره بگیرد، اما گزارش های جاسوسی رسیده از ماه سپتامبر، هیچ مدرکی را مبنی بر وجود جنبشی مشابه جنبش بیداری عراق در افغانستان نیافته است. علاوه بر آن، افراطیون افغانستان - یعنی خود طالبان - از بومی های این کشور هستند.

مسئله دیگری که وجود دارد این است که آیا ارتش

افغانستان هم مثل ارتش عراق قابلیت این را دارد که از سوی نیروهای آمریکایی آموزش ببیند؟ به منظور مقایسه باید گفت با این که نیروهای عراقی اوضاع آشفته ای داشتند، اما این کشور در گذشته از ارتش منظمی برخوردار بوده است. مایک مولن، رییس ستاد مشترک ارتش آمریکا به سناتورهای خاطرنشان کرده که نتیجه ای که پس از چند سال در عراق به دست آمد، در افغانستان در مدت طولانی تری حاصل می شود.

شاید بتوان بزرگترین تفاوت بین دو طرح افزایش نیرو در عراق و افغانستان را در این دانست که جرج بوش هیچ گاه اعلام نکرد طرحش چه مدت طول می کشد. اما اوباما اعلام کرد که طرح وی تا ابتدای ژوئیه ۲۰۱۱ پایان می پذیرد. مشکل سازترین قسمت سیاست اوباما هم همین است. انتقال ۳۰ هزار نیرو، چالش لجستیکی بزرگی است. اگر همه این نیروها تا ژوئیه ۲۰۱۰ هم مستقر شوند، دستاورد بزرگی خواهد بود و یک سال طول می کشد تا با پیشرفت هایی که طالبان در طول سالها به دست آورده مقابله کنند.

دولت اوباما - و بیش از همه گیتس - بیش از یک هفته زمان برای تشریح آغاز قدرتمندانه اعزام نیروها و سپس خارج کردن آنها صرف کرد و بارها تأکید نمود که اگر شرایط جنگ مساعد نباشد، روند کاهش نیروهای آمریکایی به گندی صورت خواهد گرفت. احتمالاً تئوری تعیین مهلت خروج نیروها این است که آمریکا می خواهد به حامد کرزای نشان دهد صبر و تعهد این کشور به جنگ در افغانستان بی انتها نیست.

مگان سالیوان، از اساتید دانشگاه هاروارد و جانشین مشاور امنیت ملی در امور عراق و افغانستان در دولت جرج بوش، معتقد است نظر بسیاری از افراد در افغانستان و همچنین در رهبری پاکستان این خواهد بود که تاریخی که آمریکا تعیین کرده، دور گندی از تکرار واقعه سال ۱۹۸۹ است؛ زمانی که آمریکا پس از شکست شوروی در افغانستان، این کشور را ترک کرد.

